

از ابی الطفیل عامر بن وائله است که گفت: علی بن الحسین علیه السلام هرگاه این آیه را تلاوت می‌کرد: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ** یعنی «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا حذر کنید و با راستگویان باشید» می‌گفت:

اللَّهُمَّ ارْفَعْنِي فِي أَعْلَى دَرَجَاتِ هَذِهِ النُّدْبَةِ، وَأَعِنِّي بِعَزْمِ الْإِرَادَةِ، وَهَبْنِي حُسْنَ الْمُسْتَعْقَبِ مِنْ نَفْسِي، وَخُذْنِي مِنْهَا حَتَّى تَتَجَرَّدَ خَوَاطِرُ الدُّنْيَا عَنْ قَلْبِي مِنْ بَرْدِ حَشِيَّتِي مِنْكَ، وَأَرْزُقْنِي قَلْبًا وَلِسَانًا يَتَجَارِيَانِ فِي دَمِّ الدُّنْيَا، وَحُسْنِ التَّجَافِي مِنْهَا حَتَّى لَا أَقُولَ إِلَّا صَدَقْتُ، وَأَرْنِي مَصَادِيقَ إِجَابَتِكَ بِحُسْنِ تَوْفِيقِكَ حَتَّى أَكُونَ فِي كُلِّ حَالٍ حَيْثُ أَرَدْتُ. خداوند مرا در بالاترین درجات این فراخوان قرار ده و مرا یاری کن به عزیمت اراده و عنایت کن مرا از خودم خوش عاقبتی را و مرا از آن بگیر تا قلب من از اندیشه‌های این دنیا رها شود، از سردی ترسم از تو، و روزی کن مرا قلب و زبانی که با هم در نکوهش دنیا روان گردند، و نیکی دوری از آن، تا نگویم مگر اینکه راست گویم و نشان ده مرا مصداق‌های اجابت را با حسن توفیقت تا باشم در هر حالی آنگونه که خواسته باشی.

فَقَدْ قَرَعْتُ بِي بَابَ فَضْلِكَ فَاقَّةٌ بِحَدِّ سِنَانٍ نَالَ قَلْبِي فُتُوقَهَا
که به وسیله من درِ فضلت را فقری کوبیده است با تیزی نیزه‌ای که زخمش به قلبم رسیده است

وَحَتَّى مَتَى أَصِفُ مِحْنَ الدُّنْيَا، وَمَقَامَ الصَّدِيقِينَ، وَأَنْتَحِلُ عَزْمًا مِنْ إِرَادَةِ مُقِيمٍ بِمَدْرَجَةِ الْخَطَايَا، أَشْتَكِي دُلَّ مَلَكَةِ الدُّنْيَا وَسُوءَ أَحْكَامِهَا عَلَيَّ، فَقَدْ رَأَيْتُ وَسَمِعْتُ لَوْ كُنْتُ أَسْمَعُ فِي أَدَاةِ فَهْمٍ أَوْ أَنْظُرُ بِنُورٍ يَقْظَةٌ.

و تا چه وقت محنت‌های دنیا را وصف کنم، و جایگاه صدیقان را، در حالی که تصمیمی اتخاذ می‌کنم از اراده کسی که در جایگاه خطاها مقیم باشد؟! شکایت می‌کنم از خواری چیرگی دنیا و بدی احکامش بر من که دیده و شنیده‌ام اگر با ابزار فهم می‌شنیدم و یا با نور بیداری می‌نگریستم.

وَكُلًّا أَلْقَى نَكْبَةً وَفَجِيعَةً وَكَأْسَ مَرَارَاتٍ دُعَافًا أَدُوْقُهَا
و در همه حال نکت و مصیبتی را روبرو می‌شوم و جام تلخکامی‌های زهری که آن را می‌چشم

وَحَتَّى مَتَى أَنْتَعَلُّ بِالْأَمَانِي، وَأَسْكُنُ إِلَى الْعُرُورِ، وَأَعْبُدُ نَفْسِي لِلدُّنْيَا عَلَى غَضَاصَةِ سُوءِ الْإِعْتِدَادِ مِنْ مَلَكَاتِهَا؟! وَأَنَا أَعْرِضُ لِنَكَبَاتِ الدَّهْرِ عَلَيَّ، أَتَرَبِّصُ اشْتِمَالَ الْبُقَاءِ، وَقَوَارِعَ الْمَوْتِ تَخْتَلِفُ حُكْمِي فِي نَفْسِي، وَيَعْتَدِلُ حُكْمُ الدُّنْيَا.

و تا چه وقت سبب آرزوها سهل‌انگاری می‌کنم و به غرور روی می‌آورم، و خود را بنده می‌سازم برای دنیا، با وجود سختی بهره بردن نادرست از دارایی‌هایش؟! در حالیکه متعرض بلاهای روزگار بر خودم می‌شوم، منتظر شامل شدن بقا هستم در حالی که کوبنده‌های مرگ در آمد و شدند و حکم مرا در نفسم دارند ولی حکم دنیا اعتدال می‌یابد.

وَ هُنَّ الْمَنَائَا أَيُّ وَاِدٍ سَلَكَتُهُ

عَلَيْهَا طَرِيقِي أَوْ عَلَيَّ طَرِيقُهَا

و آنها مرگ هستند هر دره‌ای را در پیش گیرم
بر آنهاست راه من یا بر من است راه آنها

وَحَتَّى مَتَى تَعْدُنِي الدُّنْيَا فَتَخْلِفُ، وَأَتْتَمِنُهَا فَتَخُونُ؟! لَا تُحَدِّثُ جِدَّةً إِلَّا بِخَلْقِ جِدَّةٍ، وَلَا تَجْمَعُ شَمَلًا إِلَّا بِتَفْرِيقِ شَمَلٍ، حَتَّى كَأَنَّهَا غَيْرِي مُحَجَّبَةٌ ضَنًّا تَغَارُ عَلَيَّ الْأَلْفَةَ، وَتَحْسِدُ أَهْلَ النَّعْمِ.

و تا چه وقت دنیا مرا وعده می‌دهد و تخلف می‌ورزد و امینش می‌دانم و خیانت می‌کند؟! به وجود نمی‌آورد جدیدی را جز با کهنه ساختن جدیدی، و جمعی را فراهم نمی‌آورد مگر با پراکندن جمعی دیگر، تا آنجا که گویی آن، زن حسودی است که از روی بخل با حجاب گشته است، بر الفت من حسد می‌ورزد، و بر اهل نعمت‌ها حسودی می‌کند.

فَقَدْ آذَنْتَنِي بِانْقِطَاعِ وَفُرْقَةٍ

وَأَوْمَضَ لِي مِنْ كُلِّ أَفْقٍ بُرُوقَهَا

مرا از جدا شدن و مفارقت خبر داده است
و از هر سوی برق‌هایش برای من درخشیده‌اند

وَمَنْ أَقْطَعُ عُذْرًا مِنْ مَعْدٍ سَيْرًا يَسْكُنُ إِلَى مُعَرَّسٍ غَفْلَةً بِأَدْوَاءِ نَبْوَةِ الدُّنْيَا وَمَرَارَةِ الْعَيْشِ، وَطَبِيبِ نَسِيمِ الْغُرُورِ، وَقَدْ أَمَرَتْ تِلْكَ الْحَلَاوَةَ عَلَى الْقُرُونِ الْخَالِيَةِ، وَحَالَ دُونَ ذَلِكَ النَّسِيمِ هَبَوَاتُ وَحَسَرَاتُ، وَكَانَتْ حَرَكَاتٌ فَسَكَنْتُ، وَذَهَبَ كُلُّ عَالَمٍ بِمَا فِيهِ.

و چه کسی بی‌عذر و بهانه‌تر از آنکه به سرعت راه می‌پیماید و در جای استراحت‌گاهی جای می‌گیرد و غافل می‌شود از دردهای مصیبت دنیا و تلخی زندگی و لطف نسیم غرور؟! در حالی که تلخ کرده است آن شیرینی را بر نسل‌های گذشته و میان آن نسیم فاصله انداخت گرد و غبارها و حسرت‌ها، و بود حرکت‌هایی که آرام گرفت و هر جهانی رفت با آنچه در آن بود.

وَلَا ضَيْقَةٌ إِلَّا وَيَزْدَادُ ضَيْقُهَا

و نیست تنگی مگر آنکه تنگی و فشارش بیشتر گردد

فَمَا عَيْشَةٌ إِلَّا تَزِيدُ مَرَارَةً

پس هیچ زندگی نیست مگر اینکه تلخی‌اش افزون شود

فَكَيْفَ يَرْقَأُ دَمْعُ لَبِيبٍ، أَوْ يَهْدَأُ طَرْفُ مُتَوَسِّمٍ عَلَى سُوءِ أَحْكَامِ الدُّنْيَا، وَمَا تَفْجَأُ بِهِ أَهْلَهَا مِنْ تَصَرُّفِ الْحَالَاتِ،
وَسُكُونِ الْحَرَكَاتِ؟!

پس چگونه اشک خردمندی قطع می‌گردد و یا چشم هوشمندی آرام می‌گیرد بر بدی احکام دنیا، و آنچه ناگهان بر اهلس فرود می‌آورد از دگرگونی حالت‌ها، و ساکن شدن حرکت‌ها؟!

وَكَيْفَ يَسْكُنُ إِيَّهَا مَنْ يَعْرِفُهَا، وَهِيَ تَفْجَعُ الْأَبَاءَ بِالْأَبْنَاءِ وَتُلْهِى الْأَبْنَاءَ عَنِ الْأَبَاءِ، تَعْدِمُهُمْ أَشْجَانَ قُلُوبِهِمْ، وَتَسْلُبُهُمْ
قُرَّةَ عَيْونِهِمْ.

و چگونه به آن آرامش می‌گیرد آنکس که آن را می‌شناسد در حالی که آن، پدران را به داغ فرزندان می‌نشانند و فرزندان را از پدران مشغول می‌دارد؟! اندوه دل‌های‌شان را از آنان می‌گیرد و سلب می‌کند از آنان روشنی چشمان‌شان را.

وَجَمْرٍ فِرَاقٍ لَا يَبُوحُ حَرِيْقُهَا

و گداخته‌های دوری که آتش آن خاموش نگردد

وَتَرْمِي قَسَاوَاتِ الْقُلُوبِ بِأَسْهُمٍ

سنگدلی را می‌زند با تیرهایی

وَمَا عَسَيْتُ أَنْ أَصِفَ مِنْ مَحَنِ الدُّنْيَا، وَأَبْلُغَ مِنْ كَشْفِ الْغِطَاءِ عَمَّا وَكَّلَ بِهِ دَوْرُ الْفَلَكَ مِنْ عُلُومِ الْغُيُوبِ، وَلَسْتُ
أَذْكَرُ مِنْهَا إِلَّا قَتِيلًا أَفْتَنَتْهُ، أَوْ مُغَيَّبَ ضَرِيحٍ تَجَافَتْ عَنْهُ!

و می‌خواهی چه چیزی از محنت‌های دنیا را توصیف نمایم و پرده بردارم از آنچه گردش فلک از علوم پنهانی به آن مأمور گشته است، و از آن نمی‌گویم جز کشته‌ای که او را نابود کرده یا به گور خفته‌ای که از او دوری گزیده باشد!

فَاعْتَبِرْ أَيُّهَا السَّامِعُ بِهَلَكَاتِ الْأُمَمِ، وَرَوَالِ النِّعَمِ، وَفَضَاعَةِ مَا تَسْمَعُ وَتَرَى مِنْ سُوءِ آثَارِهَا فِي الدِّيَارِ الْخَالِيَةِ،
وَالرُّسُومِ الْفَانِيَةِ، وَالرُّبُوعِ الصَّمُوتِ.

پس عبرت گیر ای آنکه هلاک شدن امت‌ها را شنیده‌ای و نابود شدن نعمت‌ها را و فجیع بودن آنچه را می‌شنوی و می‌بینی از آثار بدش در سرزمین‌های خالی مانده، و نشانه‌های از بین رفته و دیار خاموش گشته.

وَكَمْ عَالِمٍ أَفْتَتْ فَلَمْ تَبِكِ شَجْوَهُ

وَلَأُبَدَّ أَنْ تَفْنِي سَرِيعاً لُحُوفَهَا

و چه بسیار عالمی که نابود ساخت و برایش به غم گریه نکرد

و باید که دنباله‌هایش نیز به سرعت فنا شود

فَأَنْظُرُ بِعَيْنِي قَلْبِكَ إِلَى مَصَارِعِ أَهْلِ الْبَدْحِ، وَتَأَمَّلْ مَعَاقِلَ الْمُلُوكِ، وَمَصَانِعَ الْجَبَّارِينَ، وَكَيْفَ عَرَكْتَهُمُ الدُّنْيَا بِكُلِّ كَلِمَةٍ أَلْفَاءِ، وَجَاهَرْتَهُمْ بِالْمُنْكَرَاتِ، وَسَحَبْتَ عَلَيْهِمْ أَذْيَالَ الْبُورِ، وَطَحَنْتَهُمْ طَحْنَ الرَّحَى لِلْحَبِّ، وَاسْتَوَدَعْتَهُمْ هُوجَ الرِّيَّاحِ تَسْحَبُ عَلَيْهِمْ أَذْيَالَهَا فَوْقَ مَصَارِعِهِمْ فِي فَلَوَاتِ الْأَرْضِ.

پس با چشم دلت بنگر به جای افتادن سرکشان، و دقت کن در پناهگاه‌های پادشاهان و کاخ‌های ستمگران، که چگونه دنیا با گروه‌های مرگ به آنان تاخت، و آشکار نمود برای آنان ناخوشایندها را، و دامن‌های نابودی را بر آنها کشید، و خرد کرد آنان را همچون خرد کردن آسیاب دانه‌ها را، و سپرد آنان را به بادهای وزان تا بکشند بر آنان دامن‌هایشان را بر روی قبورشان در بیابان‌های زمین!

فَتِلْكَ مَغَانِيهِمْ وَهَذِي قُبُورُهُمْ

تَوَارِثَهَا أَعْصَارُهَا وَحَرِيفُهَا

آنها خانه‌ها و اینها قبرهای آنان است

که فشارهای آن و شعله آنها، به ارث گرفته‌اند

أَيُّهَا الْمُجْتَهِدُ فِي آثَارِ مَنْ مَضَى مِنْ قَبْلِكَ مِنَ الْأَمَمِ السَّالِفَةِ، تَوَقَّفْ وَتَفَهَّمْ وَأَنْظُرْ أَيَّ عِزِّ مُلْكٍ، أَوْ نَعِيمِ أُنْسٍ، أَوْ بِشَاشَةِ أَلْفٍ إِلَّا نَعَصَتْ أَهْلَهُ قُرَّةَ أَعْيُنِهِمْ، وَفَرَقَتْهُمْ أَيْدِي الْمُنُونِ، وَالْحَقَّتْهُمْ بِتَجَافِيْفِ التُّرَابِ، فَأَضْحَوْا فِي فِجْوَاتِ قُبُورِهِمْ يَتَقَلَّبُونَ، وَفِي بُطُونِ الْهَلَكَاتِ عِظَاماً وَرُقَاتاً وَصَلْصَالاً فِي الْأَرْضِ هَامِدُونَ.

ای کوشنده در آثار کسانی از امت‌ها که پیش از تو رفته‌اند، توقف کن و بیندیش و بنگر که کدام عزت پادشاهی یا نعمت انس یا شادابی الفت است که تیره و مکرر نکرده باشد صاحبانش را روشنی چشمشان را، و آنها را دست‌های مرگ پراکنده ننموده و نرسانده باشد آنها را به سختی خاک، و آنان در شکاف قبرهایشان جای گرفتند و در درون هلاکت‌ها استخوان‌ها و بدن‌های پوسیده‌ای شدند و گلی خشکیده در زمین خاموش و بی‌حرکت گشتند.

وَأَلَيْتُ لَا تُبْقَى اللَّيَالِي بِشَاشَةً

وَلَا جِدَّةً إِلَّا سَرِيعاً خُلُوفَهَا

و سوگند یاد کردم که شب‌ها سروری را باقی نگذارد

و نه شادابی مگر اینکه به سرعت فرسوده گردد

وَفِي مَطَالِعِ أَهْلِ الْبَرْزَخِ، وَخُمُودِ تِلْكَ الرَّقْدَةِ، وَطُولِ تِلْكَ الْإِقَامَةِ، طَفَيْتُ مَصَابِيحُ النَّظْرِ، وَاضْمَحَلْتُ غَوَامِضَ الْفِكْرِ، وَدَمَّ الْعُقُولِ أَهْلَ الْعُقُولِ، وَكَمْ بَقِيْتُ مُتَلَدِّدًا فِي طَوَامِسِ هَوَامِدِ تِلْكَ الْعُرْفَاتِ، فَتَوَهَّتْ بِأَسْمَاءِ الْمُلُوكِ، وَهَتَفْتُ بِالْجَبَّارِينَ، وَدَعَوْتُ الْأَطِبَّاءَ وَالْحُكَمَاءَ، وَنَادَيْتُ مَعَادِنَ الرِّسَالَةِ وَالْأَنْبِيَاءَ، أَتَمَلَّمُ تَمَلَّمُ السَّلِيمِ، وَأَبْكِي بُكَاءَ الْحَزِينِ، وَأُنَادِي وَلَاتٍ حِينَ مَنَاصٍ!

و در جایگاه اهل برزخ، و بی‌حرکتی آن خواب، و طول مدت آن اقامت، چراغ دیدگان خاموش گشته، و پیچیدگی‌های اندیشه نابود شده، و غفلت‌ها نکوهش کرد اهل عقل‌ها را، و چه بسیار ماندم در لذت دیدن آن اطاق‌های خاموش محو گشته، پس فریاد کشیدم نام پادشاهان را، و ندا دادم ستمگران را و فراخواندم پزشکان و حکیمان را، و صدا زدم معدن‌های رسالت و پیامبران را، بی‌تابی می‌کردم همچون بی‌تابی مار گزیده، و می‌گریستم گریه شخصی اندوهگین و فریاد می‌کشیدم و اینک زمان فرار نیست!

عَلَىٰ جَدَدٍ قَصِدٍ سَرِيحًا لِحُوقِهَا

بر زمینی صاف و مستقیم قرار دارم که پیوستن آن سریع باشد

سَوَىٰ أَنَّهُمْ كَانُوا قَبَانُوا وَأَنَّنِي

جز اینکه آنان بودند و جدا شدند و همانا من

وَتَذَكَّرْتُ مَرَاتِبَ الْفَهْمِ وَعَضَاضَةَ فَطَنِ الْعُقُولِ بَتَذَكُّرِ قَلْبٍ جَرِيحٍ فَصَدَعْتُ الدُّنْيَا عَمَّا أَلْتَدُّ بِنَوَاطِرِ فِكْرِهَا مِنْ سُوءِ الْغَفْلَةِ، وَمِنْ عَجَبٍ كَيْفَ يَسْكُنُ إِلَيْهَا مَنْ يَعْرِفُهَا وَقَدْ اسْتَذْهَلَتْ عَقْلَهُ بِسُكُونِهَا، وَتَزِينُ الْمَعَادِيرِ وَخَسَاتِ أَبْصَارِهِمْ عَنْ عَيْبِ التَّدْبِيرِ، وَكُلَّمَا تَرَاءَتْ الْآيَاتِ وَنَشَرُهَا مِنْ طَيِّ الدَّهْرِ عَنِ الْقُرُونِ الْخَالِيَةِ الْمَاضِيَةِ، وَحَالِهِمْ وَمَا بِهِمْ وَكَيْفَ كَانُوا، وَمَا الدُّنْيَا وَغُرُورِ الْآيَامِ.

و به یاد آوردم مراتب فهم و شادابی زیرکی خردها را، با یادآوری قلبی زخم خورده، و آشکار نمودم دنیا را از آنچه ذلت می‌جستم با دیدگان اندیشه‌اش از بدی غفلت، و عجیب است که چگونه به آن آرام می‌گیرد آنکه آن را می‌شناسد در حالی که عقلش را سرگشته ساخته است با آرامشش؟! و عذرها را زیبا می‌سازد، و دیدگانش بازماندند از زشتی تدبیر، و هر چه نشانه‌ها و گستردگی آنها به نظر آمدند از گذشت روزگار بر نسل‌های گذشته و رفته، و حال و وضع آنان، و اینکه چگونه بوده‌اند، و دنیا چیست و فریب روزها کدام است.

جَوَىٰ قَاتِلٍ أَوْ حَتْفُ نَفْسٍ يَسُوقُهَا

دردی کشنده یا مرگ جانی که آن را می‌راند

وَهَلْ هِيَ إِلَّا لَوْعَةٌ مِنْ وَرَائِهَا

و آیا آن چیزی است جز سوزشی که در پی آن باشد

وَقَدْ أَغْرَقَ فِي دَمِّ الدُّنْيَا الْأَدْلَاءَ عَلَىٰ طُرُقِ النَّجَاةِ مِنْ كُلِّ عَالَمٍ، فَبَكَتِ الْعَيُونُ شَجْنَ الْقُلُوبِ فِيهَا دَمًا، ثُمَّ دَرَسَتْ تِلْكَ الْمَعَالِمَ فَتَنَكَّرَتْ الْأَثَارُ وَجُعِلَتْ فِي بُرْهَةٍ مِنْ مَحَنِ الدُّنْيَا، وَتَفَرَّقَتْ وَرَثَةُ الْحِكْمَةِ وَبَقِيَتْ قَرْدًا كَقَرْنِ الْأَعْصَبِ وَحِيدًا، أَقُولُ فَلَا أَجِدُ سَمِيعًا، وَأَتَوَجَّعُ فَلَا أَجِدُ مُشْتَكِيًا.

و راهنمایان راه‌های نجات از هر عالمی در نکوهش دنیا فراوان گفته‌اند که چشم‌ها در اندوه دل‌ها خون گریستند، و سپس آن نشانه‌ها از بین رفت، و آثار ناشناخته گشت و در زمانی از سختی‌ها دنیا قرار داده شد، و پراکنده شدند وارثان حکمت و تنهای تنها ماندم همچون شاخ آهویی که یکی از دو شاخش را شکسته باشند، می‌گویم و نمی‌یابم شنونده‌ای را، و اظهار درد می‌کنم و نمی‌یابم محل شکایتی را.

وَإِنْ أَبْكَاهُمْ أَجْرَضَ وَكَيْفَ تَجَلَّدِي وَفِي الْقَلْبِ مِنِّي لَوْعَةٌ لَا أُطِيقُهَا

اگر بر آنها بگریم هلاک می‌شوم و چگونه باشد صبر کردنم
در حالی که در دل سوزی دارم که تحمل آن را ندارم
وَحَتَّى مَتَى أَتَذَكَّرُ حَلَاوَةَ مَذَاقِ الدُّنْيَا، وَعَذُوبَةَ مَشَارِبِ أَيَّامِهَا، وَأَقْتَفِي آثَارَ الْمُرِيدِينَ، وَأَتَسَمُّ أَرْوَاحَ الْمَاضِينَ مَعَ
سَبَقِهِمْ إِلَى الْعِلِّ وَالْفَسَادِ، وَتَخْلِفِي عَنْهُمْ فِي فَصَالَةِ طُرُقِ الدُّنْيَا، مُنْقَطِعاً مِنَ الْأَخْلَاءِ؟ فَزَادَنِي جَلِيلُ الْخَطْبِ
لِفَقْدِهِمْ جَوْيً، وَخَانِنِي الصَّبْرُ حَتَّى كَأَنِّي أَوَّلُ مُمْتَحَنٍ أَتَذَكَّرُ مَعَارِفَ الدُّنْيَا وَفِرَاقَ الْأَحِبَّةِ.

و تا چه وقت شیرینی طعم دنیا را به یاد می‌آورم و گوارایی نوشیدنی‌های ایامش را، و پیروی می‌کنم آثار دنیا
طلبان را؟ و می‌بویم جان‌های گذشتگان را با وجود سابقه‌شان در کینه و تباهی، و دور ماندن من از آنها در
بازمانده راه‌های دنیا، دور مانده از دوستان؟! پس مرا افزود غم بزرگ فقدان شان سوزی در دل، و صبر با من
وفا نکرد تا اینکه گویی من نخستین گرفتار بودم که آشنایان دنیا را به یاد می‌آوردم و فراق عزیزان را.

فَلَوْ رَجَعْتَ تِلْكَ اللَّيَالِي كَعَهْدِهَا رَأَتْ أَهْلَهَا فِي صُورَةٍ لَا تَرُوقُهَا

اگر آن شب‌ها آنگونه که بودند باز می‌گشتند
اهل خود را در وضعی ناخوشایند می‌دیدند
فَمَنْ أَحْصُ بِمَعَاتِبَتِي؟ وَمَنْ أَرَشُدُ بِنُدْبَتِي؟ وَمَنْ أَبْكِي؟ وَمَنْ أَدْعُ؟ أَشْجُو بِهَلَكَةِ الْأَمْوَاتِ، أَمْ بِسُوءِ خَلْفِ الْأَحْيَاءِ،
وَكُلُّ يَبْعَثُ حُزْنِي، وَيَسْتَأْذِنُ بِعَبْرَاتِي، وَمَنْ يَسْعِدُنِي فَأَبْكِي وَقَدْ سَلَبَتِ الْقُلُوبُ لُبَّهَا، وَرَقَا الدَّمْعُ؟! وَحَقُّ لِلدَّاءِ أَنْ
يَذُوبَ عَلَى طُولِ مَجَانِبَةِ الْأَطْبَاءِ، وَكَيْفَ بِهِمْ وَقَدْ خَالَفُوا الْأَمْرِينَ، وَسَبَقَهُمْ زَمَانُ الْهَادِينَ، وَوَكَّلُوا إِلَيَّ أَنْفُسَهُمْ
يَتَنَسَّكُونَ فِي الصَّلَاتِ فِي دِيَاجِيرِ الظُّلُمَاتِ؟!

چه کسی را اختصاص دهم به عتاب و سرزنشم؟ و چه کسی را با زاری‌ام در نظر گیرم؟ و برای چه کسی بگریم؟
و چه کسی را فراخوانم؟ آیا در مرگ مردگان بنالم، یا از بد جانشین بودن زندگان؟! و همه باعث می‌شوند
اندوهم را، و بغض را به گلویم می‌آورند، و چه کسی مرا یاری می‌کند تا بگریم درحالی که دل‌ها از دست داده‌اند
خرد خود را و اشک خشک گشته است، و بیماری را حق باشد که ذوب شود با طولانی شدن دوری پزشکان، و
آنان را چگونه باشد در حالی که با فرماندهان مخالفت کردند، و زمان هدایتگران پیش از آنان بوده است و آنان
به خود متکی گشته‌اند که در گمراهی‌های تاریکی تاریکی‌ها عبادت کنند؟!

حَيَارِي وَكَيْلُ الْقَوْمِ دَاجٍ نُجُومُهُ طَوَامِسُ لِاتَّجْرِي بَطِيءٌ خُفُوقُهَا

سرگردانند و شب این قوم تاریک است و ستارگانش
بی‌فروغ گشته، حرکتی ندارند و غروب کردن‌شان کند باشد
وَقَدْ انْتَحَلَتْ طَوَائِفُ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ مُفَارَقَتِهَا أُمَّةَ الدِّينِ، وَالشَّجَرَةَ النَّبَوِيَّةَ إِخْلَاصَ الدِّيَانَةِ، وَأَخَذُوا أَنْفُسَهُمْ
فِي مَخَائِلِ الرَّهْبَانِيَّةِ، وَتَغَالَوْا فِي الْعُلُومِ، وَوَصَفُوا الْإِسْلَامَ بِأَحْسَنِ صِفَاتِهِمْ، وَتَحَلَّوْا بِأَحْسَنِ السُّنَّةِ، حَتَّى إِذَا طَالَ

عَلَيْهِمُ الْأَمْدُ، وَبَعَدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ، وَامْتَحِنُوا بِمَحَنِ الصَّادِقِينَ، رَجَعُوا عَلَى أَعْقَابِهِمْ نَاكِسِينَ عَنِ سَبِيلِ الْهُدَى وَعِلْمِ النَّجَاةِ، يَتَفَسَّحُونَ تَحْتَ أَعْبَاءِ الدِّيَانَةِ تَفْسُحَ حَاشِيَةِ الْإِلِيلِ تَحْتَ أَوْرَاقِ الْبُزْلِ.

گروهی از این امت مدعی گشتند پس از جدایی با پیشوایان دین و درخت نبوت، اخلاص دیانت را، و خود را گرفتار کردند در خیالات رهبانیت و در علوم مبالغه نمودند و اسلام را توصیف کردند با نیکوترین صفات شان و با بهترین سنت زیور یافتند، تا آنجا که مدت بر آنها طولانی شد و مسافت بر آنان بسیار گشت، و امتحان شدند به آزمون‌های راستگویان، برگشتند بر گذشته ایشان در حالی که باز می‌گشتند از راه هدایت و نجات، سختی می‌کشیدند در زیر بارهای دیانت همچون سختی کشیدن شتران کوچک در زیر بار شتران بزرگ‌تر.

وَلَا يَخْرُزُ السَّبْقَ الرَّزَاحُ وَإِنْ جَرَتْ

پیشی نمی‌گیرد شتری که از سنگینی بار بر زمین چسبیده هر چند حرکت کند

وَلَا يَبْلُغُ الْغَايَاتِ إِلَّا سَبُوقَهَا

و به هدف‌ها نمی‌رسند جز پیشتازان آنها

وَدَهَبَ آخَرُونَ إِلَى التَّقْصِيرِ فِي أَمْرِنَا، وَاحْتَجُّوا بِمُتَشَابِهِ الْقُرْآنِ، فَتَأَوَّلُوهُ بِأَرَائِهِمْ، وَاتَّهَمُوا مَا نُورَ الْخَبَرِ مِمَّا اسْتَحْسَنُوا، يَقْتَحِمُونَ فِي أَعْمَارِ الشُّبُهَاتِ، وَدَيَاجِيرِ الظُّلُمَاتِ، بِغَيْرِ قَبَسِ نُورٍ مِنَ الْكِتَابِ، وَلَا أَثَرَةَ عِلْمٍ مِنْ مَظَانِّ الْعِلْمِ بِتَخْدِيرِ مُبْطِئِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمْ عَلَى الرُّشْدِ مِنْ غِيَّهِمْ.

دیگران در مورد ما تقصیر روا داشتند، و به متشابه قرآن احتجاج نمودند و آن را با نظرهای خویش تأویل کردند، و خبرهای روایت شده را متهم نمودند از آنچه نیکو پنداشتند، خود را می‌افکنند در گرداب شبهه‌ها و تیرگی تاریکی‌ها، بدون برگرفتن نوری از کتاب، و نه باقیمانده علمی از محل‌های علم با سست گردانیدن باز دارندگان که ادعا کردند به اینکه آنان به راه راست هستند در گمراهی شان.

وَإِلَى مَنْ يَفْرَعُ خَلْفَ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَقَدْ دَرَسَتْ أَعْلَامُ الْمِلَّةِ، وَدَانَتْ الْأُمَّةُ بِالْفُرْقَةِ وَالْإِخْتِلَافِ؟! يَكْفُرُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَاللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ﴾.

و به سوی چه کسی پناهنده شود نسل بعدی این امت، در حالی که نشانه‌های هدایت ملت نابود شده، و معتقد شده است امت به تفرقه و اختلاف؟! بعضی از آنها برخی دیگر را تکفیر می‌کنند و خدای تعالی می‌فرماید: «و نباشید همچون کسانی که متفرق شدند و مختلف گشتند پس از آنکه به سوی آنان آمد نشانه‌های آشکار».

فَمَنِ الْمَوْتُوقُ بِهِ عَلَىٰ إِبْلَاحِ الْحُجَّةِ، وَتَأْوِيلِ الْحِكْمَةِ إِلَّا أَهْلَ الْكِتَابِ، وَأَبْنَاءُ أُمَّةِ الْهُدَىٰ، وَمَصَابِيحُ الدُّجَىٰ الَّذِينَ
اِحْتَجَّ اللَّهُ بِهِمْ عَلَىٰ عِبَادِهِ، وَلَمْ يَدْعِ الْخَلْقَ سُدَىٰ مِنْ غَيْرِ حُجَّةٍ؟!

پس به چه کسی باید اعتماد کرد در ابلاغ حجت و تأویل حکمت جز آنانکه اهل قرآند، و فرزندان امامان هدایتند،
و چراغ‌های در تاریکی که خداوند به آنان حجت گرفت بر بندگانش، و آفریدگان را بیهوده رها نکرد بدون
حجتی؟!

هَلْ تَعْرِفُونَهُمْ أَوْ تَجِدُونَهُمْ إِلَّا مِنْ فُرُوعِ الشَّجَرَةِ الْمُبَارَكَةِ، وَبَقَايَا الصَّفْوَةِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ
تَطْهِيرًا، وَبَرَّأَهُمْ مِنَ الْأَقَاتِ، وَافْتَرَضَ مَوَدَّتَهُمْ فِي الْكِتَابِ!

آیا آنها را می‌شناسید یا می‌یابید جز از شاخه‌های درخت مبارک، و بقیه برگزیدگانی که خداوند پلیدی را از آنان
دور کرد و بتحقیق ایشان را پاک گردانید، و بری نمود آنان را از آفت‌ها، و واجب گردانید دوستی ایشان را در
کتاب!

وَخَيْرُ حَبَالِ الْعَالَمِينَ وَثِيْقُهَا

و بهترین ریسمان‌های محکم جهانیان

هُمُ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَىٰ وَهُمْ مَعْدِنُ التَّقَىٰ

آنان دستگیره محکم و آنان معدن تقوا هستند